

جایگاه افضلیت در تعیین حاکم اسلامی از دیدگاه نهج‌البلاغه  
(استشهاد به فضائل توسط امام علی (علیه السلام) برای رسیدن به حکومت، چرا و چگونه؟!)

فاطمه محمدی\* / محمد اخوان\*\* / عباسعلی فراهتی\*\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۲

چکیده

مهم‌ترین شیوه امام علی (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش، استشهاد به فضائل خود می‌باشد. اگر چه ادله قرآنی و روایی فراوانی برای اثبات حقانیت امام (علیه السلام) در امر حکومت وجود داشت؛ اما امام (علیه السلام) در کنار این دلایل، شیوه بیان فضائل را در پیش گرفت. با نگاهی گذرا به حوادث بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به خوبی روشن است که چون مدعیان حکومت برای تصاحب این تصدی، به بیان مناقب فردی و گروهی استشهاد می‌نمودند؛ امام (علیه السلام) نیز به این شیوه از استدلال استناد نموده و در حقیقت، از جدال احسن در برابر رقیبان، استفاده کرده است. از دیدگاه فلسفه سیاسی اسلام، دو عنصر اصلی برای این که فردی در رأس حکومت قرار گیرد، لازم است که عبارتند از: مشروعیت و مقبولیت. مشروعیت یعنی اجازه حکومت داشتن از طرف خدا، به عنوان عنصر اصلی و مقبولیت یعنی پذیرش مردمی، به عنوان عنصر فرعی تلقی می‌شود. بنابراین، در فلسفه سیاسی اسلام ملاک افضلیت در تعیین حاکم شیوه ای ابداعی بوده که توسط مدعیان حکومت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایجاد شده و امام (علیه السلام) نیز به ناچار به عنوان جدل از آن بهره گرفته است. امام علی (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش - چنان که در نهج‌البلاغه آمده -، علاوه بر استناد به فضائل، به دو عنصر مشروعیت و مقبولیت نیز بارها استناد کرده است.

\* دانشجوی دکتری علوم و معارف نهج‌البلاغه دانشگاه کاشان (نویسنده اول). fh.mohammadi@yahoo.com

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان، (نویسنده مسئول). m.akhavan37@gmail.com

\*\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان، a.farahati@gmail.com

## واژگان کلیدی

فضائل امام علی (علیه السلام)، افضلیت، مشروعیت، مقبولیت، حاکم اسلامی و نهج البلاغه.

### بیان مسئله

مهم‌ترین شیوه امام علی (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش، استشهاد به فضائل خود می‌باشد. اگر چه ادله قرآنی و روایی فراوانی برای اثبات حقانیت امام (علیه السلام) در امر خلافت وجود داشت، اما امام (علیه السلام) در کنار این دلایل، شیوه استشهاد به فضایل را در پیش گرفت. این شواهد که بخش عظیمی از روایات حضرت را شامل می‌شود؛ حاکی از آن است که منقبت‌گویی از سوی امیرمؤمنان (علیه السلام) برای نخستین بار بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (خطبه/۶۷) آغاز شد و تا سال آخر عمر شریف ایشان (خطبه/۱۹۲) ادامه داشت. امام (علیه السلام) در این مدت، در محافل سیاسی مانند شورای انتخاب عثمان (خطبه/۷۴ و ۱۳۹) و غیر سیاسی (خطبه/۶۷ و ۱۶۲) به بیان فضایل خویش برای اثبات حق حاکمیت سیاسی پرداخته است. با نهی صریح قرآن از خودستایی (نجم/۳۲) و بر خلاف میل باطنی حضرت (خطبه/۲۱۶) و هم‌چنین برخلاف فلسفه سیاسی اسلام - که مشروعیت و مقبولیت را عناصر لازم برای حاکمیت یک فرد دانسته است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۵۲ و ۵۳ و جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۸۳ و ۹۰) - انتخاب شیوه منقبت‌گویی توسط امام (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی، چه ضرورتی می‌تواند داشته باشد؟ روشن شدن حقیقت، در گرو تحلیل روایات فضایی است که در این مدت صادر شده است. بنابراین، پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به دو سؤال اساسی زیر است:

- زمینه‌های استشهاد به فضائل توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی و تثبیت آن چه بوده است؟

- امام (علیه السلام) - بر حسب آن چه از نهج البلاغه برمی‌آید -، غیر از استشهاد به فضائل، از چه دلایل دیگری برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش، استفاده نموده است؟

درک بسیاری از نصوص، نیازمند آگاهی کامل از زمان، مکان و شرایطی است که در آن صادر شده است (جعفرعاملی، ۱۳۶۹: ۶۹). شناخت این موارد، ما را در فهم قیود و درک اشارات و لطایف آن یاری می‌کند (همان). روایات صادر شده از سوی معصومین (علیهم السلام) نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ فهم درست و صحیح آن سخنان گهربار، به شناخت و معرفت تاریخ صدور آن روایات وابسته است (مهریزی، ۱۳۷۴: ۲۳).

بررسی فضای صدور<sup>۱</sup> روایات در مورد برخی ادوار حدیثی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ مانند احادیث

امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در برهه ای از تاریخ اسلام که مملوء از التهابات اعتقادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بوده، شکل گرفته است. احادیث ایشان به موضوعات گوناگونی قابل تقسیم است که دانستن فضای صدور در فهم دسته ای از این روایات مانند روایاتی که ایشان به بیان فضایل خویش پرداخته، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

رویکرد پژوهشگران درباره روایات فضائل امام علی (علیه السلام)، اغلب جمع آوری احادیث بوده و تنها به نقل اکتفا نموده اند. آدر این آثار نه تنها از فن فضای صدور برای تحلیل روایات مذکور استفاده نشده، بلکه به طور کلی تبیین درخوری درباره این روایات به چشم نمی خورد.

### معناشناسی افضلیت

ریشه «ف ض ل» در لغت به دو معنای «زیادت» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵۰۸/۴؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۴۷۶/۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۳/۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۹؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰۶/۹ و قرشی، ۱۳۷۱: ۱۸۲/۵) و باقی ماندن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۲۴/۱۱؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۳/۵ و مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰۶/۹) «به کار رفته و مقابل «نقص» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۲۴/۱۱؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۷۸/۱۵ و فیومی، ۱۴۱۴: ۴۷۶/۲) قرار گرفته و جمع آن نیز «فُضُول» (همان) بیان شده است. راغب اصفهانی بر این باور است که واژه «فضل» غالباً در امور پسندیده و واژه «فضول» در امور ناپسند و نکوهیده به کار می رود (۱۴۱۲: ۶۳۹). اما اغلب دانشمندان لغت این واژه را در امور پسندیده و معروف به کار برده اند و به کاربرد آن در امور مکروه هیچ اشاره ای ننموده اند<sup>۳</sup>؛ شاید این مطلب به خاطر آن است که این ریشه اغلب در امور پسندیده به کار می رود تا امور ناپسند.

واژه فضیلت (مفرد فضائل) که از ریشه «فضل» مشتق شده نیز در کاربرد لغوی به معنای «رفعت درجه در اثر داشتن فضل (زیادت در چیزی)» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴۲/۷؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۷۹/۱۵ و طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۳/۵) و مقابل «نقیصه» (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۷۹/۱۵ و طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۳/۵) به کار رفته است. با توجه به معنای لغوی این واژه، فضیلت یا فضائل در اصطلاح عبارت است از: «صفت یا صفات برجسته یا نیکویی که سبب برتری فرد یا گروهی نسبت به دیگران می شود» (اصغرپور، ۱۳۸۶: ۳-۴ و ۱۳۸۷: ۴۱).

با توجه به این که «افضلیت» صفت تفضیلی واژه «فضیلت» می باشد، در آن دو نوع برتری نهفته است: نخست به دلیل معنای واژه فضیلت، سپس به خاطر ترکیب صرفی واژه افضلیت. بنابراین، افضلیت را می توان این گونه تعریف نمود: «برتری یک فرد بر تمام افرادی که به دلیل داشتن یک خصلت نیکو بر

افراد دیگری که آن ویژگی را ندارند، برتر هستند». در حقیقت، اگر بخواهیم این واژه را در چند کلمه به طور خلاصه تعریف کنیم، باید بگوییم افضلیت عبارت است از: برتری در برجستگی‌ها.

### زمینه های استشهاد به فضائل توسط امام علی (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت

بررسی فضای صدور روایات فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه حاکی از آن است که دو جریان مهم سیاسی، سبب صدور این روایات از سوی ایشان برای اثبات حق حاکمیت سیاسی شده که عبارتند از: رخداد سقیفه و نامه های معاویه به امام (علیه السلام).

#### ۱- رخداد سقیفه

درباره جزئیات داستان سقیفه، نقل های متفاوتی از سوی مورخان، محدثان و شارحان نهج البلاغه بیان شده؛ اما نقلی که طبری در تاریخ خود بیان کرده، از همه مشهورتر است. این داستان در کتاب تاریخ طبری، به شکل خلاصه این گونه نقل شده است:

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) درگذشت، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و گفتند: «پس از محمد (صلی الله علیه و آله) این کار [امر حکومت] را به سعد بن عباده بسپاریم». سعد را در حالی که بیمار بود، آوردند. او برای انصار سخنرانی کرد و با ذکر فضائل فراوانی از ایشان، آن ها را متقاعد نمود که زمامداری پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شایسته آن ها می باشد. عمر از این موضوع مطلع شد، سپس به دنبال ابوبکر رفت. پس از این که او ماجرا را برای ابوبکر بازگو نمود، هر دو همراه با جمعی از مهاجرین به سوی سقیفه رفتند. دو گروه با ذکر مناقب فردی و گروهی، سعی در اثبات افضلیت و ارجحیت خویش در امر حکومت داشتند که سرانجام مهاجرین در این میدان رقابت به پیروزی رسیدند. عمر و ابو عبیده با بیان این مطلب که ابوبکر از همه مهاجرین بهتر است، با او بیعت کردند. سپس قبیله اوس برای جلوگیری از تسلط خزرجیان (سعد بن عباده و قبیله او) بر خود با ابوبکر بیعت نمودند. مردم نیز از هر سو برای بیعت با او آمدند.<sup>۴</sup>

#### ۱-۲- تحلیل رویداد تاریخی سقیفه

در تحلیل این رویداد تاریخی، باید به دنبال پاسخ این سؤالات باشیم: نخست این که علت استشهاد به فضائل توسط مدعیان خلافت در سقیفه چه بوده است؟ مدعیان برای اثبات شایستگی خود به چه مناقب فردی و گروهی استشهاد نموده اند؟ نتایج حاصل از گفتگوی انصار و مهاجران چیست؟

#### ۱-۲-۱- علت استشهاد به فضائل توسط گردانندگان سقیفه

برتری افضل بر مفضول، از جمله بدیهیات عقلی است. این مسأله نه تنها از نظر عقل مورد تأیید است، بلکه

در نقل نیز تأیید شده است. خداوند در آیات بسیاری نظیر «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي»<sup>۵</sup> و «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۶</sup>، به برتری افضل بر مفضول حکم کرده است (علامه حلی، ۱۹۸۲: ۱۶۸؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۴۳؛ شیخ حرعاملی، ۱۳۸۰: ۵۷۷؛ همان، ۱۴۲۵: ۳/۴۰، ۳۷، ۲۲۱؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۴/۱۴۷ و مظفرنجفی، ۱۴۲۲: ۴/۲۳۳).  
اغلب امامیه<sup>۸</sup> و اهل سنت<sup>۹</sup> نیز بر این قاعده عقلی اتفاق دارند.

با این مقدمه، علت استشهاد به فضائل توسط گردانندگان سقیفه به خوبی روشن می شود؛ چرا که هر یک از دو سوی نزاع در رخداد سقیفه، به خوبی می دانستند که گروهی پیروز عرصه خواهد بود که برتری مناقب و فضایل خود را بر دیگری دیکته کند. در این صورت، افکار عمومی به خودی خود و برپایه ندای عقل و فطرت، افضل را بر مفضول مقدم خواهند داشت (اصغریور، ۱۳۸۷: ۲۶۶).

### ۱-۲-۲- مناقب گروهی و فردی ذکر شده برای انصار و مهاجرین

در این رویداد تاریخی، مناقب گروهی و فردی متعددی برای دو گروه انصار و مهاجرین ذکر شده است. اگر بخواهیم همه اقوال تاریخی را درباره داستان سقیفه مورد بررسی قرار دهیم، بدون شک مناقب بیشتری نسبت به نقل طبری به دست خواهیم آورد. اما همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد؛ نقل طبری از همه مشهورتر است. ضمن این که در نقل های دیگر نیز، اغلب به فضایل مورد استشهاد نقل طبری، استناد شده است. در این رویداد تاریخی، مناقب گروهی و فردی ذکر شده توسط دو گروه انصار و مهاجرین برای اثبات ادعای خلافت بدین شرح است:

#### الف) مناقب ذکر شده برای گروه انصار

\*\*\*<sup>۱۰</sup> سابقه در دین<sup>۱۱</sup>

\*\*\*یاری و دفاع از دین، پیامبر ﷺ و یاران ایشان<sup>۱۲</sup>

\*\*جهاد<sup>۱۳</sup>

\*\*گرویدن مردم به اسلام به خاطر جهاد انصار<sup>۱۴</sup>

\*\*داشتن عزت<sup>۱۵</sup>

\*راضی بودن پیامبر ﷺ از انصار<sup>۱۶</sup>

\*مورد هجرت واقع شدن<sup>۱۷</sup>

\*متعلق بودن اکثر یاران و زنان پیامبر ﷺ به انصار<sup>۱۸</sup>

\*داشتن قدرت و تسلط بر مسلمانان به علت پناهگاه آن ها واقع شدن<sup>۱۹</sup>

\*داشتن ثروت، نفرات بیشتر، قوت، تجربه، دلیری و شجاعت<sup>۲۰</sup>

ب) مناقب ذکر شده برای گروه مهاجرین

\*\*\*دوستان و خویشاوندان پیامبر ﷺ<sup>۲۱</sup>

\*تصدیق، ایمان، همدلی و صبر با پیامبر ﷺ<sup>۲۲</sup>

\*نهراسیدن از تعداد اندک خویش، دشمنی مردم و مخالفت قوم خود<sup>۲۳</sup>

\*سبقت در ایمان به خدا و رسول ﷺ<sup>۲۴</sup>

\*قرار گرفتن نبوت در میان مهاجرین<sup>۲۵</sup>

ج) مناقب ذکر شده برای سعدبن عبادہ انصاری<sup>۲۶</sup>

- باکفایت

- مورد رضایت مؤمنان صالح

د) مناقب ذکر شده برای ابوبکر<sup>۲۷</sup>

- یار غار پیامبر ﷺ

- پیش نمازی (امام جماعت)

۱-۲-۳- نتایج حاصل از گفتگوی انصار و مهاجرین

مهم ترین نتایج حاصل از این گفتگوی تاریخی عبارت است از:

الف) مهاجرین و انصار برای تصاحب تصدی خلافت، به هیچ نصی اعم از آیات قرآن یا سخنان پیامبر ﷺ استناد نکرده و مورد استشهاد آن‌ها فقط و فقط فضائل گروهی و فردی بوده است. از آن جا که در فلسفه سیاسی اسلام، «مشروعیت و مقبولیت» عناصر لازم برای حاکمیت یک فرد دانسته شده است<sup>۲۸</sup>؛ ملاک «افضلیت» در تعیین حاکم هیچ جایگاهی ندارد و شیوه ای ابداعی بوده که توسط مدعیان خلافت بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ایجاد شده است.

ب) به خوبی مشاهده می شود که این دو گروه برای اثبات شایستگی خود، به یک یا دو فضیلت استناد نکرده اند، بلکه فهرستی از مناقب گروهی و فردی را بیان کرده اند. این مسئله به این دلیل بوده که تنوع و تعدد مناقب فردی و گروهی، همواره نقش بسزایی را در تعیین جایگاه اجتماعی یک فرد یا گروه ایفا می نماید (اصغریور، ۱۳۸۷: ۲۶۹).

ج) از میان فضائل انصار بیشتر بر «سبقت در دین» و «باری پیامبر ﷺ به ویژه جهاد در رکاب ایشان» و از میان مناقب مهاجرین بیشتر بر «خویشاندی با پیامبر ﷺ» تأکید شده است. از همین جا علت این که چرا در نهج البلاغه هنگامی که سخن از ماجرای غصب خلافت به میان آمده است، حضرت بر «افضلیت و اصلحیت» خویش نسبت به دیگران به شکل عموم (خطبه/ ۳، ۷۴ و ۲۱۷) و «قرابت با رسول خدا ﷺ» به شکل خصوص (خطبه/ ۱۶۲، ۶۷ و ۱۷۲ و نامه/ ۲۸) تأکید نموده است، کاملاً آشکار می شود.

د) گذشته از تمام این مباحث، اگر ملاک تعیین خلیفه «افضلیت» باشد، باز هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همه آن ها افضل است. مناقب ایشان نیازی به توضیح ندارد؛ چرا که منابع تاریخی و حدیثی سرشار از فضائل ایشان به ویژه از لسان نبی مکرم اسلام ﷺ می باشد. با این حال، در این جا به فضائلی از امام (علیه السلام) اشاره می کنیم که انصار و مهاجرین بر این فضائل تأکید بیشتری داشتند و امام (علیه السلام) نیز خود بارها به آن استناد نموده است:

#### \*سبقت در ایمان:

اگر ملاک جانشینی پیامبر ﷺ پیشی گرفتن در ایمان است، تاریخ گواهی می دهد که نخستین کسی که به پیامبر ﷺ ایمان آورد، حضرت علی (علیه السلام) بوده است. این مطلب از صحابه و تابعیان بسیاری نظیر ابوذر و مقداد و خباب و ابو سعید خدری و زید بن اسلم و ابن اسحاق و ابن شهاب (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۰۹۰/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۱۶/۴ و علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵/۳۸)، سلمان (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۲۷۱؛ مازندرانی، ۱۳۸۲: ۹۸/۶؛ ابن طاووس، ۱۴۱۱: ۶۶ و علامه امینی، ۱۴۱۶: ۳۸/۳)، محمد بن کعب (مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۲/۳۸ و هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۷۶/۸)، حسن بصری (مفید، ۱۴۱۳: ۲۷۴؛ مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۹/۱۲؛ ابن ابی الحدید، بی تا: ۱۳/۳۳۴ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۱/۳۸)، زید بن ارقم (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۱۶/۱؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ۲۷/۳؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹: ۶/۲ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳۰/۳۸) و ابن عباس (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۱۸/۴؛ علامه امینی، ۱۴۱۶: ۳۱۹/۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۷/۳۸ و الهادی، ۱۴۲۷: ۳۶۶/۱) نقل شده است.

خود حضرت نیز در سخنان بسیاری به این موضوع اشاره کرده است.<sup>۲۹</sup> با توجه به این که امام (علیه السلام) فضیلت «سبقت در اسلام» خویش را به طور کلی و گاهی صریحاً نسبت به همه مردم مطرح کرده<sup>۳۰</sup>؛ می توان چنین نتیجه گرفت که نخستین فرد ایمان آورنده به پیامبر ﷺ، به طور قطع خود حضرت بوده است.

### \*یاری پیامبر ﷺ و جهاد در رکاب ایشان:

سابقه رشادت‌ها و جان فشانی‌های امام علی (ع) در رکاب پیامبر ﷺ و حمایت و یاری ایشان با جان خویش، آن قدر در تاریخ ذکر شده که بر کسی پوشیده نیست. عمر سوگند یاد کرده که اگر شمشیر علی (ع) نبود، خیمه دین برپا نمی‌شد (ابن ابی الحدید، بی تا: ۸۲/۱۲؛ علامه حلی، ۱۹۸۲: ۲۵۱؛ مظفر نجفی، ۱۴۲۲: ۴۰۵/۶ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۶/۳۱).

امام علی (ع) در موارد بسیاری به پیشینه نظامی خود در صدر اسلام و جهاد در رکاب رسول خدا ﷺ اشاره نموده است<sup>۳۱</sup> ایشان خود را از پیشتاژان لشکر اسلام معرفی کرده و اذعان می‌کند که در این راه من هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم تا جایی که صفوف کفر و شرک تار و مار شد (خطبه/۳۳ و ۱۰۴). در جایی دیگر امام علی (ع) به رشادت‌های خود در جوانی و به خاک افکندن بزرگان عرب و شجاعان معروف دو قبیله ربیعیه و مضر اشاره نموده است (خطبه/۱۹۲). امام علی (ع) هم چنین در جایی دیگر به یاری رسول خدا ﷺ با جان خود در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می‌لرزید و فرار می‌کردند اشاره کرده، و این دلیری و شجاعت را از جانب خداوند دانسته است (خطبه/۱۹۷).

### \*قرابت با پیامبر ﷺ:

اگر ملاک جانشینی پیامبر ﷺ قرابت با ایشان است؛ امام علی (ع) از همگان به ایشان هم به لحاظ نسب و هم به لحاظ عاطفی نزدیک تر بوده اند. زیرا حضرت به لحاظ خویشاوندی؛ هم داماد و هم پسرعموی پیامبر ﷺ بوده و به لحاظ عاطفی نیز نزدیک ترین فرد به پیامبر ﷺ در طول زندگی ایشان بوده است. همان گونه که اشاره شد؛ امام علی (ع) در موارد بسیاری به قرابت نسبی خود با رسول خدا ﷺ برای رد ادعای مهاجران و انصار در این زمینه اشاره نموده<sup>۳۲</sup> که تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم: امام علی (ع) در نامه ای به معاویه می‌نویسد: «آن گاه که مهاجرین در روز سقیفه با انصار گفتگو و اختلاف داشتند، تنها با ذکر خویشاوندی با پیامبر ﷺ بر آنان پیروز گردیدند. اگر این دلیل برتری است، پس حق با ماست نه با شما» (نامه/۲۸).

قرابت عاطفی با پیامبر ﷺ نیز از جمله موضوعاتی است که امام علی (ع) مکررا به آن اشاره نموده است. امام علی (ع) در خطبه قاصعه بعد از تصریح به موقعیت نزدیک خویش با رسول خدا ﷺ، می‌فرماید: «پیامبر ﷺ مرا در اتاق خویش می‌نشاند؛ در حالی که کودک بودم، مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در بستر مخصوص خود می‌خوابانید. بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد. هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت... من



همواره با پیامبر ﷺ بودم؛ چونان فرزند که همواره با مادر است. پیامبر ﷺ هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتداء نمایم. پیامبر ﷺ چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم، و کسی جز من او را نمی‌دید» (خطبه/۱۹۲).

حضرت هم چنین در جایی دیگر به همراهی پیامبر ﷺ در آخرین لحظات زندگی (قبض روح شدن ایشان در حالی که سرش بر روی سینه امام علیؑ بود) و پس از ارتحال (متصدی غسل پیامبر ﷺ بودن) اشاره فرموده است (خطبه/۱۹۷). در تمام کتب تاریخی که جستجو کنیم، هیچ یک از انصار و مجاهدین را نمی‌توانیم بیابیم که این گونه از کودکی خود تا زمان رحلت پیامبر ﷺ به ایشان نزدیک بوده و پیامبر ﷺ این قدر به او توجه داشته باشد. آری! این فضیلت یعنی همراهی و همگامی همیشگی با پیامبر ﷺ نیز فقط و فقط مختص امیرالمؤمنین علیؑ می‌باشد.

## ۲- نامه های معاویه به امام علیؑ

از جمله زمینه های مهم دیگر که سبب استشهاد به فضائل از سوی امام علیؑ برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش شده، نامه های معاویه به ایشان بوده است. معاویه در این نامه ها، برای اثبات برتری خلفای سه گانه و خویشتن نسبت به امام علیؑ در امر حکومت، به فضائل استشهاد نموده است. زیرا همان گونه که در ماجرای غصب خلافت اشاره کردیم، زمانی که مهاجران و انصار در سقیفه گرد هم شدند، برای اثبات شایستگی خویش برای خلافت، به بیان مناقب فردی و گروهی استناد کردند. معاویه نیز با تأسی به این شیوه، خواسته شایستگی خلفای سه گانه را برای خلافت نسبت به دیگران به ویژه امام علیؑ اثبات کند و برای خویشتن نیز در حکومت سهمی قائل شود. از این رو، امام علیؑ نیز به ناچار در جواب نامه های او، به فضائل خود و خاندان بنی هاشم استناد کرده، تا ادعاهای او را در این باره باطل نماید.

## ۲-۱ ادعای نخست: برتری خلفای سه گانه بر دیگر صحابه به لحاظ سبقت در اسلام

معاویه در یکی از نامه های خود به امام علیؑ مدعی شده بود که مقام و منزلت صحابه در نزد رسول خدا ﷺ به اندازه فضیلت آنان در اسلام است، که با فضیلت ترین ایشان در اسلام، خلفای سه گانه بوده اند (او به ذکر نام آن ها به ترتیب خلافت همراه با توصیفات دیگر تصریح نموده است) (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰: ۸۶-۸۷ و بحرانی، ۱۳۷۵: ۴/۶۱۴-۶۱۶) <sup>۳۳</sup>. امام علیؑ نیز در پاسخ به معاویه، نامه ای نگاشته و اهل بیت پیامبر ﷺ را نخستین کسانی معرفی کرده که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند <sup>۳۴</sup> و در انتهای نامه، به طور ویژه به سبقت خویش در اسلام اشاره کرده است.

از جمله مباحث مهمی که مورخان و محدثان درباره حوادث بعثت پیامبر ﷺ به آن پرداخته

اند؛ بحث «نخستین ایمان آورنده به دین اسلام» می باشد. همان گونه که قبلا اشاره شد؛ از صحابه و تابعان بسیاری نقل شده که نخستین کسی که به پیامبر ﷺ ایمان آورد، حضرت علی (علیه السلام) بوده است.<sup>۳۵</sup> گروه اندکی نیز بر این قول اتفاق دارند که خدیجه (س) نخستین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و پیامبر را تصدیق کرده و پس از او علی (علیه السلام) است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۰۹۲/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۱۸/۴ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۰۷/۳۸).<sup>۳۶</sup> در حقیقت او نخستین کس از مردان است که مسلمان شده است.<sup>۳۷</sup> همان گونه که مشاهده می شود؛ این احادیث در یک موضوع مهم اتفاق نظر دارند و آن این است؛ که به طور قطع نخستین ایمان آوردندگان از اهل بیت پیامبر ﷺ بوده اند. همین مطلب که امام (علیه السلام) نیز در نامه خویش به آن اشاره کرده، برای رد ادعای معاویه مبنی بر سبقت خلفای سه گانه در اسلام بر دیگر صحابه، کافی است.

#### ۲-۲- ادعای دوم؛ برتری خلفای سه گانه بر دیگر صحابه در حمایت از اسلام و پیامبر ﷺ

معاویه در یکی از نامه های خود به امام (علیه السلام)، مدعی شده بود که مقام و منزلت صحابه نزد رسول خدا ﷺ، به اندازه فضیلت آنان در اسلام است؛ که خیرخواه ترین ایشان برای خدا و رسول ﷺ، خلفای سه گانه می باشد (او به نام آن ها به ترتیب خلافت تصریح نموده است) (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰: ۸۶-۸۷ و بحرانی، ۱۳۷۵: ۶۱۴-۶۱۶/۴) ۳۸. امام (علیه السلام) نیز در پاسخ به او نامه ای نگاشت و به دو بخش مهم تاریخ سیاسی صدر اسلام اشاره کرد که نقش خاندان بنی هاشم در حمایت از اسلام و پیامبر ﷺ بیش از همگان بوده است. فصل نخست مربوط به زمان حضور مسلمانان در مکه و آزار و اذیت های مشرکان مکه نسبت به مسلمانان به ویژه محاصره آن ها در شعب ابی طالب است که خاندان بنی هاشم مهم ترین نقش را در حمایت از اسلام و پیامبر ﷺ در این زمان ایفا نمودند. فصل بعدی مربوط به حضور مسلمانان در مدینه می باشد. در این زمان نیز آن ها از دست مشرکان در امان نبودند؛ چرا که قریش آتش جنگ های گوناگونی را علیه آن ها برافروختند. در این زمان نیز بنی هاشم مهم ترین نقش را در حمایت از اسلام و پیامبر ﷺ ایفا نمودند؛ چرا که پیامبر ﷺ در زمان شدت جنگ، نخست خویشاوندان نزدیک خود را به صف مقدم جنگ می فرستاد تا بقیه اصحاب از گزند حوادث در امان باشند؛ به گونه ای که بسیاری از عزیزان و خویشاوندان نزدیک حضرت مانند حمزه، جعفر و عبیده بن حارث به فیض شهادت رسیدند و برخی دیگر متحمل رنج ها و جراحت هایی در این راه شدند (ر.ک: نامه ۹).

شواهد تاریخی نیز به خوبی نشان می دهد که؛ نخستین و مهم ترین حامیان اسلام و پیامبر ﷺ، خاندان بنی هاشم بودند؛ به گونه ای که حتی برخی از افراد این خاندان قبل از اسلام آوردن، به خاطر رعایت اصل

خویشاوندی<sup>۳۹</sup>، پیامبر ﷺ را حمایت می کردند.<sup>۴۰</sup> در میان این روزهای سخت و طاقت فرسای غربت اسلام، نامی از خلفای سه گانه به چشم نمی خورد؛ چرا که مسلمانان از قبائل دیگر به دلیل خویشاوندی با مشرکان و یا هم پیمان بودن با آن ها، از شکنجه هایی مانند محاصره شعب ابی طالب در امان بودند.<sup>۴۱</sup> این در حالی است که معاویه آن ها را در صف اول حامیان اسلام و پیامبر ﷺ برشمرده است.

### ۲-۳- ادعای سوم: خلفای سه گانه؛ بافضیلت ترین و بلندمرتبه ترین صحابه

معاویه در یکی از نامه های خود، خلفا را دارای بالاترین جایگاه نزد خداوند و مسلمانان نسبت به بقیه صحابه دانسته بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۴۰: ۱۸۷/۱۵-۱۸۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۱/۳۳-۶۳ به نقل از ابن ابی الحدید و حسن زاده آملی، ۱۳۴۷: ۱۰۷/۱۹-۱۰۹). معاویه با این بیان؛ یعنی ذکر نام عده ای از صحابه و بیان برتری آنها بر دیگران، با این که خود از آن بی بهره است، با گوشه و کنایه می خواسته امام (علیه السلام) را تحقیر کند و آنان را بر ایشان برتری دهد (بحرانی، ۱۳۷۵: ۷۵۴/۴). امام (علیه السلام) نیز در پاسخ به او در نامه ای (نامه ۲۸)، با شمردن شمار زیادی از فضائل و القاب افتخارآمیز خاندان بنی هاشم، ادعای معاویه را در این باره باطل نمود. فضائلی را که امام (علیه السلام) در این نامه برای اثبات جایگاه ویژه خاندان بنی هاشم و برتری آن ها بر دیگران بیان کرده، از این قرار است: وجود مبارک پیامبر ﷺ، سیدالشهداء، شهید طیار، اسدالله، دو سرور جوانان اهل بهشت و بهترین زن عالم در خاندان بنی هاشم، دست پرورده پروردگار بودن، عزت خاندان بنی هاشم در اسلام و جاهلیت.

همان گونه که مشاهده می شود؛ امام (علیه السلام) در شمردن فضائل خاندان بنی هاشم، اغلب بر القاب افتخارآمیز آن ها تکیه نموده است. همان گونه که می دانیم، زمانی که فردی در داشتن فضیلتی نسبت به بقیه افراد برتری داشته باشد، به دریافت لقب پسندیده نائل می گردد. در حقیقت، امام (علیه السلام) با شمردن شمار زیادی از القاب افتخارآمیز خاندان بنی هاشم، درصدد اثبات این مطلب بوده که این خاندان و این افراد هستند که بلندمرتبه ترین و بافضیلت ترین صحابه نزد خدا و رسول ﷺ هستند؛ نه آن هایی را که معاویه در نامه خود به آن اشاره کرده است. زیرا اگر آن ها نیز خدمات ویژه یا کار شایسته ای که نسبت به دیگران برتری داشته باشند، انجام داده بودند؛ به دریافت القاب نیکو نائل می شدند.

### ۲-۴- ادعای چهارم؛ تساوی خویش با امام علی (علیه السلام) در داشتن فضائل

ادعای چهارم معاویه درباره خودش بوده است. معاویه در یکی از نامه های خویش که در جنگ صفین برای امام (علیه السلام) نگاشت، مدعی شده بود که ما همگی فرزندان عبدمناف بوده و هیچ کدام بر دیگری برتری نداریم؛ جز آن مقدار فضیلتی که نه عزیزی را خوار و نه آزاده ای را به بردگی می کشاند.<sup>۴۲</sup> هدف معاویه از



بیان این مطلب، «اثبات شایستگی خود برای حکومت» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۱۶/۹) بوده است. معاویه با ادعای تساوی خویش با امام (علیه السلام) در داشتن فضائل (این که هر دو از فرزندان عبدمناف بودند)، خواسته این مطلب را اثبات کند که همان مقدار که امام (علیه السلام) در حکومت حق دارد؛ او نیز باید حقی داشته باشد.

امام (علیه السلام) در پاسخ به ادعای معاویه در نامه ای (نامه/ ۱۷)، به شماری از مهم ترین فضائل ذاتی و اکتسابی خویش و خاندان بنی هاشم اشاره کرده که معاویه و خاندان او از این فضائل بی نصیب بودند و از این طریق ادعای او را به طرز دندان شکنی رد کرده و این مطلب را اثبات نمود که این گونه نیست که من با تو از نظر فضیلت مساوی باشم؛ بلکه قطعاً من از تو برتر هستم. فضائل ذاتی ذکر شده عبارت است از: شرافت نسب، حلال زاده بودن و در دست داشتن فضیلت نبوت و فضائل اکتسابی مذکور عبارتند از: هجرت، محق بودن، ایمان واقعی و سبقت و اخلاص در ایمان.

ذکر این نکته نیز ضروری است: فضائل ذاتی مانند «شرافت نسب و حلال زاده بودن» که فرد هیچ نقشی در به دست آوردن آن ندارد، چندان قابل امتنان بر طرف مقابل نیست و نمی توان فردی را به دلیل نداشتن این فضائل، مورد سرزنش قرار داده و تحقیر نمود. به همین جهت، می بینیم که امام (علیه السلام) در میان سخنان خود، به معاویه گوشزد می کند که علت اصلی سرزنش من، نداشتن این فضائل به ویژه فضائل ذاتی نیست؛ بلکه علت آن است که ای معاویه، تو نیز در راه و روش، پیرو نیاکان خویش هستی و راه آن ها را دنبال می کنی.

**ادله دیگر امام علی (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش در نهج البلاغه**  
همان گونه که اشاره شد؛ مهم ترین شیوه امام (علیه السلام) برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خود در برابر مدعیان خلافت، استشهادهای به فضائل بوده است. این که آیا فضیلت به عنوان معیار دینی تعیین حاکم اسلامی محسوب می شود و یا روشی ابداعی بوده است؟ اساساً معیارهای دینی تعیین حاکم اسلامی چیست؟ امام (علیه السلام) غیر از فضیلت، به چه ملاک های دیگری برای رسیدن به حاکمیت و ماندن در این پست سیاسی، استناد نموده است؟ پرسش هایی هستند که در این قسمت به دنبال پاسخ آن ها می باشیم. از دیدگاه فلسفه سیاسی اسلام، برای این که فردی در رأس حکومت قرار گیرد، دو عنصر لازم است که عبارتند از: مشروعیت و مقبولیت. به عبارت دیگر، هر گاه این دو عنصر در فردی جمع شده باشد؛ او می تواند بر مردم حکومت کند. در ادامه، به بررسی این دو عنصر و این که آیا در نهج البلاغه، استشهاداتی برای آن یافت می شود، می پردازیم.

## ۱- مشروعیت

منظور از مشروعیت در این جا، «حقانیت» است؛ یعنی آیا اصولاً فردی که در رأس حکومت قرار گرفته، حق داشته در این مقام بنشیند یا خیر؟ صرف نظر از این که این فرد، انسان شایسته و صالح و عادل است، یا قوانینی را که وضع و اجرا می کند، قوانینی خوب و عادلانه است. مفهوم مقابل مشروعیت، «غصب» است و منظور از حکومت نامشروع، حکومت غاصب است. بنابر این، ممکن است حکومتی در عین حال که رفتارش خوب و عادلانه است؛ اما غاصب و نامشروع باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۵۲).

یکی از مبانی مهم فلسفه سیاسی اسلام، این است که حق حاکمیت و حکومت و امر و نهی کردن، اصالتاً از آن خدای متعال است؛ چرا که او «مالک حقیقی» همه چیز است (همان: ۱۹).<sup>۴۳</sup> بر اساس ادله ای که در دست داریم<sup>۴۴</sup>؛ خداوند این حق را به پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام بعد از ایشان داده است. اکثریت قریب به اتفاق فقهای شیعه نیز، بر اساس ادله موجود، به نصب عام<sup>۴۵</sup> برای حکومت فقیه جامع شرایط در زمان غیبت، معتقدند (همان: ۶۰ و ۶۴).

شعار اسلام با شعار حکومت های بشری به ویژه غربی، متفاوت است. شعار دین و حکومت اسلامی، پیروی از حق است و شعار حکومت های بشری و دموکراسی، پیروی از «اکثریت». محور و معیار نظام اسلامی، حق است و در این نظام، هر حقی از ذات اقدس اله که حق محض است، سرچشمه می گیرد: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (بقره/۱۴۷) (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۹۰). بنابراین، می توان گفت که مردم در مشروعیت بخشی به حاکم اسلامی، چه در زمان حضور معصوم و چه در زمان غیبت معصوم، هیچ نقشی ندارند. حاکم فقط مشروعیت خویش را از منبع حق که خداوند است، دریافت می دارد.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، علاوه بر این که از اصلحیت و شایستگی خود برای حکومت سخن گفته، در موارد متعددی نیز به مشروعیت و حقانیت ولایت خویش نیز، اشاره نموده است. سخنان امام علی علیه السلام در این بخش را می توان به دو دسته اشارات مستقیم و غیرمستقیم، تقسیم کرد. در قسمت نخست، امام علی علیه السلام صریحاً به برگزیدگی ائمه علیهم السلام از جانب خدا (خطبه/۳۳ و ۱۶۹) و این که آن ها از جانب خداوند تدبیرکننده امور مردم هستند (خطبه/۱۵۲) و وصیت پیامبر ﷺ و میراث ولایت ایشان به ائمه علیهم السلام تعلق دارد (خطبه/۲)، اشاره نموده است.

در اشارات غیرمستقیم نیز، حضرت گاهی به حق ائمه علیهم السلام (همان) و در مواردی اختصاصاً به حق خویش درباره ولایت (خطبه/۱۷۲)، اشاره نموده است. ایشان هم چنین درباره خلافت خود، از کلماتی مانند: «نهب» (خطبه/۳)، «دفع» (خطبه/۶)، «استبداد» (خطبه/۱۶۲) و... استفاده نموده که همگی بیانگر

مفهوم غصب و پایمال کردن حق خلافت از ایشان است. همان طور که قبلاً نیز اشاره شد؛ مفهوم غصب در این جا در مقابل حق قرار گرفته است. در این موارد، سخن علی علیه السلام این نیست که چرا مرا با همه جامعیت شرایط کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند؛ بلکه سخنش این است که حق قطعی و مسلم مرا از من ربوند. بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می توان از حق مسلم و قطعی دم زد (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۵۱ و نظیر آن سبحانی، ۱۳۷۴: ۱۷۶).

## ۲- مقبولیت

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد؛ دومین عنصر لازم برای این است که فردی در رأس حکومت قرار گیرد، مقبولیت است. منظور از مقبولیت، «پذیرش مردمی» است؛ به این معنا که مردم به فرد یا گروهی برای حکومت، تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۵۳).

حکومت اسلامی، هیچ‌گاه بدون خواست و اراده مردم محقق نمی‌شود و تفاوت اساسی این حکومت با حکومت‌های جابر در همین است که حکومتی مردمی است و بر پایه زور و جبر نیست. در این زمینه، از جهت ملاک حکم، میان آن که رهبر، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد یا امام معصوم یا جانشینان آنان در عصر غیبت، تفاوتی وجود ندارد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۸۳). البته مردم در طول تاریخ ملزم و مکلف بوده‌اند که به حاکمیت الهی تن دهند و اگر نپذیرفته‌اند، در پیشگاه خداوند گناهکار و معاقب خواهند بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۷۴).

در نظام اسلامی، جایگاه «اکثریت» مقام «تشخیص حق» است نه «تثبیت حق»؛ یعنی حق را وحی الهی تبیین و تثبیت می‌کند و در مقام اجرای حق، رأی اکثریت کارساز است. تفاوت اساسی اکثریت در نظام دموکراسی با اکثریت در نظام اسلامی در این است که حق و قانون در حکومت اسلامی، پیش از اکثریت و مقدم بر آن است و اکثریت، «کاشف حق» است نه مولد و به وجودآورنده آن؛ ولی در نظام دموکراسی و غیردینی، اکثریت پیش از حق و قانون، و به وجودآورنده آن است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۹۱). بنابراین، می توان گفت که اکثریت ملاک تعیین حق و باطل نیستند؛ بدین معنا که اگر اکثریت ولایت ولی خدا را بپذیرند، این اکثریت حق را حق نکرده است؛ بلکه حقانیت او از ذات الهی سرچشمه می‌گیرد. همان طور که دیده شده در طول تاریخ، اکثریت ولایت پیامبران و اولیاء الهی را نپذیرفتند، ولی با وجود این، ولایت آن‌ها بر جای خویش باقی بود. با توجه به این سخن، به اعتقاد ما در بیست و پنج سالی که مردم ولایت حضرت علی علیه السلام را نپذیرفتند، ولایت ایشان هم چنان به قوت خویش باقی بود؛ هرچند که خانه نشین بوده

و در رأس حکومت قرار نداشتند<sup>۴۶</sup>.

از جمله دلایل امام علیه السلام برای تثبیت حاکمیت خود که در نهج البلاغه نیز بارها به آن استناد کرده، مقبولیت مردمی حکومت خویش می باشد که اغلب با نام «بیعت» از آن یاد نموده است. بیعت در واقع عهدی بوده که شخص بیعت کننده برای اطاعت و فرمان برداری از شخص بیعت شونده با او می بسته است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۷۸). امام علیه السلام در خطبه شقشقیه بعد از انتقاد از خلفا، مقبولیت را از جمله عواملی می داند که سبب پذیرش حکومت از طرف ایشان شده است (خطبه/۳).

حضرت هم چنین، از این اقبال مردمی به عنوان دلیلی مستحکم در مقابل بهانه جویی های مخالفان و کارشکنی های موافقان، بسیار بهره گرفته است. از جمله بهانه های معاویه برای عدم بیعت با امام علیه السلام عدم حضور همه مردم به ویژه مردم شام در بیعت با حضرت بود. امام علیه السلام ضمن نامه ای که به او نوشت، با استناد به مقبولیت سیاسی خویش، بیعت اکثریت مردم را در مقابل اقلیت نافذ دانسته (نامه/۶) و از این طریق، راه بهانه های واهی را برای عدم بیعت معاویه مسدود نمود. حضرت هم چنین، هنگام بهانه جویی موافقانی مانند طلحه و زبیر که به بهانه بیعت جبری، عهد خویش را با حضرت شکسته و جنگ جمل را به راه انداختند، به بیعت آزادانه مردم به ویژه ایشان (خطبه/۱۳۷، ۲۰۵ و ۸، نامه/۱ و ۵۴) استناد کرده است. ایشان هم چنین، هنگام کارشکنی ها و نافرمانی های متعدد مردم، به بیعت مردمی و عمومی و شور و هیجان آن ها هنگام بیعت با حضرت (خطبه/۳، ۲۲۹ و ۵۴)، استشهاد نموده است.

### نتیجه گیری

\* مهم ترین شیوه امام علی علیه السلام برای اثبات حق حاکمیت سیاسی خویش در برابر مدعیان خلافت در نهج البلاغه، استشهاد به فضائل می باشد. با بررسی فضای صدور این روایات، به این مهم دست می یابیم که علت استشهاد به فضائل توسط حضرت، دو زمینه رخداد سقیفه و نامه های معاویه به امام علیه السلام بوده است.

\* گردانندگان سقیفه، با ذکر مناقب فردی و گروهی خویش، سعی در اثبات ادعای خود مبنی بر حق حاکمیت سیاسی داشتند. از میان فضائل انصار، بیشتر بر «سبقت در دین» و «یاری پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه جهاد در رکاب ایشان» و از میان مناقب مهاجرین، بیشتر بر «خویشاندی با پیامبر صلی الله علیه و آله» تأکید شده است. از همین جا علت تأکید حضرت بر «افضلیت و اصلحیت» خویش نسبت به دیگران به شکل عموم و «قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله» به شکل خصوص برای اثبات حق حاکمیت، کاملاً آشکار می شود.

\* معاویه نیز در نامه های خویش با ذکر فضائلی دروغین، سعی در اثبات برتری خویشتن و خلفای سه گانه برای حق حاکمیت نسبت به امام علیه السلام داشت. این فضائل عبارتند از: برتری خلفای سه گانه بر دیگر صحابه به لحاظ سبقت در اسلام، برتری خلفای سه گانه بر دیگر صحابه به لحاظ حمایت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم، خلفای سه گانه؛ دارای بالاترین جایگاه نزد خداوند نسبت به بقیه صحابه و هم چنین ادعای تساوی خویش با امام علیه السلام در داشتن فضائل. حضرت نیز در پاسخ ایشان، نامه هایی نگاشته و با ذکر مناقب زیادی از خود و خاندان بنی هاشم، به او جواب دندان شکنی داده و تمام ادعاهای او را باطل نموده است.

\* از دیدگاه فلسفه سیاسی اسلام، دو عنصر اصلی برای این که فردی در رأس حکومت قرار گیرد، لازم است که عبارتند از: مشروعیت و مقبولیت. مشروعیت؛ یعنی اجازه حکومت داشتن از طرف خدا به عنوان عنصر اصلی و مقبولیت؛ یعنی پذیرش مردمی، به عنوان عنصر فرعی تلقی می شود. بنابراین، در فلسفه سیاسی اسلام، ملاک افضلیت در تعیین حاکم هیچ جایگاهی ندارد و شیوه ای ابداعی بوده که توسط مدعیان خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد شده و امام علیه السلام نیز به ناچار به عنوان جدل از آن بهره گرفته است.

\* امام علیه السلام علاوه بر تکیه بر ملاک افضلیت، به ملاک های مشروعیت و مقبولیت حکومت خویش نیز، بارها در نهج البلاغه استناد نموده است. ایشان در موارد متعددی به مشروعیت و حقانیت ولایت خویش به شکل مستقیم اشاره کرده و غیرمستقیم نیز از حق خویش درباره ولایت، سخن گفته است؛ بدیهی است که این حق، جز از طریق نص الهی برای کسی ثابت نیست. امام علیه السلام از مقبولیت عمومی حکومت خویش در نهج البلاغه، با عنوان «بیعت» یاد کرده و بارها در مقابل بهانه جویی مخالفان و کارشکنی های موافقان، به آن استناد نموده است.



۱. این واژه یک اصطلاح جدید در حوزه فقه الحدیث می باشد که توسط محققان این حوزه، در دهه اخیر ابداع شده است (ر.ک: داوری چلقائی، ۱۳۸۹: ۲-۳؛ ریاحی مهر و مسترحمی، ۱۳۹۴: ۱۱۷؛ بهادری نیا، ۱۳۹۲: ۸ و طباطبایی، ۱۳۹۱: ۳-۴). فضای صدور ارتباط تنگاتنگی با سبب صدور مصطلح در بین قدما و کتاب های حدیثی دارد. همین ارتباط تنگاتنگ و جدید بودن این واژه، سبب شده که درباره تعریف این واژه اتفاق نظر وجود نداشته و تاکنون تعریف واحد و جامع و مانعی، نسبت بدان ارائه نشده است. بر اساس تتبعی که نگارنده در میان آثار موجود درباره فضای صدور و سبب صدور انجام داده؛ می توان گفت: اسباب صدور حدیث دو گونه است: اسباب صدور خاص و اسباب صدور عام و مجموع این دو سبب صدور، فضای صدور نام دارد. مقصود از سبب صدور خاص؛ علل و زمینه هایی است که صدور قول، فعل یا تقریر از سوی معصوم را به دنبال داشته و اغلب به زمان، مکان، مخاطب و یا حادثه ای خاص اختصاص دارد. مقصود از سبب صدور عام؛ شرائط اعتقادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... حاکم بر زمان صدور حدیث است که سبب شده قول، فعل یا تقریری از سوی معصوم (علیه السلام) صادر شود.

۲. در این باره می توانید به دو اثر مهم در این زمینه؛ یعنی کتاب «علی از زبان علی (علیه السلام)» نوشته جعفر شهیدی و کتاب «علی کما وصف نفسه» که توسط طاهر عیسی درویش نوشته شده، مراجعه نمایید.

۳. مانند علامه مصطفوی (ره) که معتقد است این واژه بر اموری مانند خیر، احسان و شرف اطلاق می شود (۱۳۶۰: ۹/۱۰۶). بستانی نیز آن چه را که انسان را شایسته و بزرگواری می کند، فضل نامیده است (مهیار، بی تا: ۶۳). حسینی زبیدی نیز از مناوی نقل نموده که نیکی کردن بدون هیچ علتی فضل نامیده می شود (۱۴۱۴: ۱/۵۷۸).

۴. طبری، ۱۳۸۷: ۳/۲۱۸-۲۲۳. اخبار سقیفه و رویارویی مهاجران و انصار، کم و بیش در کتب تاریخی، حدیثی و شروح نهج البلاغه نقل شده است؛ مانند: ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲/۳۲۵-۳۳۲؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۲۲-۲۷؛ ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۱/۵-۹؛ واقدی، ۱۴۱۰: ۳۲-۴۷؛ جوهری بصری، بی تا: ۵۴-۶۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۱/۷۱-۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸/۱۷۹-۳۴۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۸: ۶/۵-۱۳؛ بحرانی، ۱۳۶۲: ۲/۱۸۳-۱۸۵؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۵/۸۵-۹۱ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۳/۱۱۳-۱۱۹.

۵. «کسی که به سوی حق رهبری می کند، سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد؛ یا کسی که راه نمی یابد، مگر آنکه هدایت شود؟» (یونس/۳۵).



۶. «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟» (زمر/۹).
۷. خداوند در این دو آیه با استفاده از استفهام انکاری، برتری افضل بر مفضول را اثبات نموده است.
۸. گروهی از زیدیه تقدیم «مفضول بر فاضل» را جایز دانسته‌اند. آن‌ها می‌گویند هرچند با وجود امام علی (علیه السلام)، مردم اشتباه کردند که با ابوبکر بیعت کردند، اما این اشتباه منتهی به فسق نشده و ابوبکر و عمر هر دو امام هستند، آن‌ها درباره عثمان چنین نظری ندارند (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۵۴۴/۴).
۹. گروهی از اهل سنت مانند اشاعره و معتزله، تقدیم «مفضول بر فاضل» را جایز می‌دانند؛ هرچند که شهرت این اعتقاد مختص معتزله است (مظفرنجفی، ۱۴۲۲: ۲۳۳/۴).
۱۰. تعداد ستاره‌ها نشان دهنده تعداد افرادی است که به این فضیلت اشاره کرده‌اند.
۱۱. این فضیلت از زبان سعد بن عباده، ابوبکر و بشیر بن سعد نقل شده است.
۱۲. این فضیلت از زبان سعد بن عباده، ابوبکر و ابوعبیده نقل شده است.
۱۳. این فضیلت از زبان سعد بن عباده و بشیر بن سعد نقل شده است.
۱۴. این فضیلت از زبان سعد بن عباده و حباب بن منذر نقل شده است.
۱۵. همان.
۱۶. این فضیلت به طور خاص از زبان سعد بن عباده نقل شده است.
۱۷. این فضیلت فقط از زبان ابوبکر نقل شده است.
۱۸. همان.
۱۹. این فضیلت فقط از زبان حباب بن منذر نقل شده است.
۲۰. همان.
۲۱. این فضیلت از زبان ابوبکر، عمر و بشیر بن سعد نقل شده است.
۲۲. این فضیلت فقط از زبان ابوبکر نقل شده است.
۲۳. همان.
۲۴. همان.
۲۵. این فضیلت فقط از زبان عمر نقل شده است.
۲۶. این مناقب توسط گروه انصار نقل شده است.
۲۷. این مناقب از زبان عمر و ابوعبیده نقل شده است.
۲۸. درباره این عناصر، در بخش پایانی به طور مشروح بحث خواهد شد. اما به طور خلاصه می‌توان گفت

که مشروعیت یعنی اجازه حکومت داشتن از طرف خدا (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۵۲ و جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۹۰) به عنوان عنصر اصلی و مقبولیت یعنی پذیرش مردمی (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۵۳ و جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۸۳) به عنوان عنصر فرعی، تلقی می شود.

۲۹. امام (علیه السلام) در خطبه/ ۱۳۹، ۱۳۱، ۷۱، ۵۷، ۱۹۲ و نامه/ ۹ به این موضوع اشاره کرده است.  
 ۳۰. «أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَوَّلُ أَسْلَمْتُ قَبْلَ النَّاسِ وَصَلَّيْتُ قَبْلَ صَلَاتِهِمْ» (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۲۶۴؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۳۰/۱ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۲/۴۱).  
 ۳۱. امام (علیه السلام) در خطبه/ ۵۶، ۱۲۲، ۵۸، ۱۷۴، ۲۲، ۱۰۴، ۳۳ و ۲۰ و نامه/ ۱۰ به این موضوع اشاره نموده است.

۳۲. امام (علیه السلام) در خطبه/ ۱۶۲، ۱۷۲ و ۶۷، ۲۸ به این موضوع اشاره کرده است.  
 ۳۳. لازم به ذکر است که ابن ابی الحدید (۱۳۴۰: ۷۴-۷۵/۱۵)؛ مجلسی (۱۴۰۳: ۳۳-۱۰۸/۱۰۹) و حسن زاده آملی (۱۳۶۴: ۳۲۶-۳۲۷/۱۷) این نامه را از قول نصر بن مزاحم نقل کرده اند.

۳۴. سید رضی طبق شیوه خویش که گزینش عبارات از سخنان و نامه های حضرت بوده، این بخش را در نامه/ ۹ نهج البلاغه ذکر نکرده؛ اما این عبارت در کتب علمای دیگر که این نامه را به شکل کامل ذکر کرده اند، آمده است: نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰: ۸۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۴۰: ۷۶/۱۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۱/۳۳؛ حسن زاده آملی، ۱۳۶۴: ۳۲۹/۱۷ و احمدی میانجی، ۱۴۲۶: ۲۸۴/۱.

۳۵. قبلا با ذکر نام صحابه و تابعین، منابع و مأخذ اقوال آن ها به طور مشروح بیان شده است.  
 ۳۶. نظیر این سخن از علمای دیگر نیز نقل شده است: ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۸/۱۰۰؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ۲۴/۳؛ علامه امینی، ۱۴۱۶: ۳۳۸/۳ و بیهقی، ۱۴۰۵: ۱۶۰/۲.

۳۷. مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/۱۰۹۲؛ علامه حلی، ۱۴۰۸: ۲۴۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۱۸/۴ و ۱۲۱؛ ابن طاووس، ۱۴۱۱: ۶۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۷/۳۸ و ۲۷۲؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۷۶/۸؛ علامه امینی، ۱۴۱۶: ۲۳۱/۳؛ الهادی، ۱۴۲۷: ۱/۳۷۴ و دیاری بکری، بی تا: ۲۷۹/۱.

۳۸. لازم به ذکر است که ابن ابی الحدید (۱۳۴۰: ۷۴-۷۵/۱۵)؛ علامه مجلسی (ره) (۱۴۰۳: ۳۳-۱۰۸/۱۰۹) و حسن زاده آملی (۱۳۶۴: ۳۲۶-۳۲۷/۱۷) این نامه را از قول نصر بن مزاحم نقل کرده اند.

۳۹. «مُؤْمِنَاتِي بِي بَدَلِكِ الْأَجْرِ وَكَافِرَاتِي بِحَاكِمِي عَنِ الْأَصْلِ: مُؤْمِنٌ مَا دَرِ فِيهِ رِجَالٌ يَدْعُوهُنَّ إِلَى الْكُفْرِ وَكَافِرٌ مَا دَرِ فِيهِ نِسَاءٌ يَدْعُوهُنَّ إِلَى الْإِسْلَامِ» (نامه/ ۹).



۴۰. به گفته بعضی از محققان؛ هنگامی که عده‌ای از مسلمانان در شعب ابی طالب در محاصره دشمن بودند، افرادی [از خاندان بنی هاشم] مانند عباس، عقیل بن ابی طالب، طالب بن ابی طالب، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و پسرش حارث و برادرش ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب (او غیر از ابوسفیان بن حرب، پدر معاویه است)، با مسلمانان در شعب به سر می‌بردند؛ در حالی که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند (حسن زاده آملی، ۱۳۶۴: ۳۶۵/۱۷). هم چنین گفته شده افراد سرشناس دیگری مانند ابوطالب (علیه السلام) و حمزه، قبل از اسلام به حمایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداختند (بحرانی، ۱۳۷۵: ۶۲۳/۴ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۱۳/۹).

۴۱. «وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلَوْا بِمَآخِزِّهِمْ يَحْلِفُ بِعُنُقِهِ، أَوْ عَشِيرَتِهِ تَقُولُ دُونَهُ فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانِ أَمْنٍ» (نامه ۹).

۴۲. نصرین مزاحم، ۱۳۷۰: ۴۷۰-۴۷۱؛ بحرانی، ۱۳۶۲: ۳۸۹/۴-۳۹۰؛ ابن قتیبه دینوردی، ۱۴۱۰: ۱۳۷/۱-۱۳۸؛ کراچکی، ۱۴۱۰: ۴۴/۲-۴۵؛ حسینی موسوی، ۱۴۱۸: ۴۳۰/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۱۱/۳۲ و ۱۲۹/۳۳ و ص ۱۰۴ به نقل از ابن میثم؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۱۳/۳؛ حسن زاده آملی، ۱۳۵۴: ۲۳۶/۱۸ به نقل از سلیم بن قیس و ص ۲۳۷ به نقل از ابن میثم.

لازم به ذکر است که ابن ابی الحدید (۱۳۴۰: ۱۲۲/۱۵-۱۲۳)؛ حسینی خطیب (۱۳۶۷: ۲۲۶/۳-۲۲۷) و حسن زاده آملی (۱۳۵۴: ۲۳۲/۱۸) نیز این نامه را از قول نصرین مزاحم نقل کرده اند.

۴۳. بنا بر ادله عقلی و نقلی فراوانی نظیر: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره/۲۸۴)، خداوند مالک حقیقی همه چیز است. مالکیت حقیقی که در این جا گفته می‌شود، در مقابل مالکیت اعتباری است. مالکیت حقیقی، ناشی از يك نوع رابطه تکوینی است که در آن هستی مملوک، ناشی و برگرفته شده از هستی و وجود مالک است که اصطلاحاً به آن رابطه علت هستی بخش و معلول گفته می‌شود (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۹).

۴۴. بنا بر ادله فراوانی نظیر آیات «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب/۶) و «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹)، خداوند حق حاکمیت را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) بخشیده است. بر اساس اعتقاد شیعه، مقصود از «اولی الامر» در آیه مذکور همه حاکمان و صاحبان امر و فرمان نیستند؛ بلکه افراد خاص و مشخصی منظور هستند. دلیل شیعه بر این امر، روایات معتبری است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این زمینه وارد شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۶۰ و ۷۲).

۴۵. مقصود از نصب عام این است که فقیه خاصی معین نشده؛ بلکه مجموعه‌ای از اوصاف کلی بیان شده

که در هر فقیه‌ی یافت شود، او برای حکومت صلاحیت دارد (همان: ۶۰ و ۶۴).  
۴۶. نظیر این مطلب از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره امام حسن و امام حسن (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) نقل شده که فرمودند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا: حسن و حسین در همه حال امام و پیشوایند؛ چه بایستند و چه بنشینند (یعنی چه به صورت ظاهری در مسند حکومت قرار بگیرند و چه قرار نگیرند؛ امام هستند)» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۹۱/۴۳ و همان: ۲/۴۴).

منابع

- قرآن کریم، ۱۴۱۵ق، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تحقیق: هیئت علمی دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، انتشارات دارالقرآن الکریم.
- نهج البلاغه، گردآوری: سیدرضی، ۱۳۷۹ش، مترجم: محمد دشتی، قم: مؤسسه انتشارات مشهور.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۳۸ش، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۵ مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.
  ۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۳ش، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی.
  ۳. ابن اثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن ابی الکریم، ۱۳۸۵ق، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ۳، ۹، بیروت: دار صادر.
  ۴. ابن اعثم کوفی، أبو محمد أحمد، ۱۴۱۱ق، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: انتشارات دارالأضواء.
  ۵. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
  ۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۱۵ق، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیه.
  ۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۷۹ش، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ج ۲، قم: بی نا.
  ۸. ابن طاووس، احمد بن موسی، ۱۴۱۱ق، بناء مقاله الفاطمیه فی نقض الرساله العثمانیه، مصحح: علی عدنانی غریفی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
  ۹. ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد، ۱۴۱۲ق، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۳، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دارالجلیل.
  ۱۰. ابن فارس، أحمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغه، مصحح: محمد عبد السلام هارون، قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی.
  ۱۱. ابن قتیبه دینوردی، عبد الله بن مسلم، ۱۴۱۰ق، الإمامه و السیاسه المعروف بتاریخ الخلفاء، ج ۱، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
  ۱۲. ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، ۱۴۰۷ق، البدایه و النهایه، ج ۳، بیروت: دارالفکر.

- ۱۳ . ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، ج ۱۱، بیروت: دار صادر.
- ۱۴ . احمدی میانجی، علی، ۱۴۲۶ ق، *مکاتیب الأئمه علیهم السلام*، ج ۱، مصحح: مجتبی فرجی، قم: دارالحدیث.
- ۱۵ . امینی، عبدالحسین بن احمد، ۱۴۱۶ ق، *الغدیر فی الكتاب و السنه و الأدب*، ج ۳، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
- ۱۶ . الهادی، جعفر، ۱۴۲۷ ق، *سید المرسلین*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۷ . بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۶۲ ش، *شرح نهج البلاغه*، ج ۲، ۴، بی جا، دفتر نشرالکتاب.
- ۱۸ . بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۷۵ ش، *شرح نهج البلاغه*، مترجم: حبیب الله روحانی، ج ۴، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۹ . بیهقی، ابوبکر، ۱۴۰۵ ق، *دلایل النبوه و معرفه أحوال صاحب الشریعه*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۲۰ . جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ ش، *ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت*، مصحح: محمد محرابی، قم: انتشارات اسراء.
- ۲۱ . جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز، بی تا، *السقیفه و فدک*، مصحح: محمد هادی امینی، طهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
- ۲۲ . حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۴ ش، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه* (تکمله شرح میرزا حبیب الله هاشمی خوئی)، ج ۱۷، ۱۸، ۱۹، مصحح: سیدابراهیم میانجی، طهران: مکتبه الاسلامیه.
- ۲۳ . حسینی خطیب، سید عبدالزهراء، ۱۴۰۵ ق، *مصادر نهج البلاغه و أسانیده*، ج ۳، بیروت: درالأضواء.
- ۲۴ . حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، مصحح: علی هلالی و علی شیری، ج ۱۵، بیروت: دارالفکر
- ۲۵ . حسینی موسوی، محمد بن ابی طالب، ۱۴۱۸ ق، *تسلیه المّجالس و زینة المّجالس (مقتل الحسین علیهم السلام)*، مصحح: کریم فارس حسون، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- ۲۶ . حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۹۸۲ ق، *نهج الحقّ و کشف الصدق*، بیروت: کتاب اللبانی.
- ۲۷ . حلّی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر، ۱۴۰۸ ق، *العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه*، مصحح: سیدمهدی رجائی و سید محمود مرعشی، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.
- ۲۸ . دیاری بکری، شیخ حسین، بی تا، *تاریخ الخمیس فی أحوال أنفوس النفیس*، بیروت: دارصادر.
- ۲۹ . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، بیروت: دارالعلم-الدار الشامیه.

- ۳۰ . سبحانی، جعفر، ۱۳۸۵ش، *فروع ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ*، قم: بوستان کتاب.
- ۳۱ . سبحانی، جعفر، ۱۳۷۴ش، *فروع ولایت*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۳۲ . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۸۰ش، *الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه* (کلیات حدیث قدسی)، مترجم: زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران: انتشارات دهقان.
- ۳۳ . شوشتری، نور الله بن شریف الدین، ۱۳۶۷ش، *الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة*، مصحح: جلال الدین حسینی، تهران: مطبعة النهضة.
- ۳۴ . شهیدی، جعفر، ۱۳۷۹ش، *علی از زبان علی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۳۵ . طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مصحح: محمد باقر خراسان، ج ۱، مشهد: نشر مرتضی.
- ۳۶ . طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، ۱۴۱۵ق، *المستترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام*، مصحح: احمد محمودی، تهران: انتشارات کوشانپور.
- ۳۷ . طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ج ۳، بیروت: دار التراث.
- ۳۸ . طریحی، فخر الدین، ۱۳۷۵ش، *مجمع البحرین*، ج ۵ تحقیق: سید احمد حسینی، بی جا، مکتبه المرتضوی.
- ۳۹ . عتر، نورالدین، ۱۳۹۹ق، *منهج النقد فی علوم الحدیث*، بیروت: دارالفکر.
- ۴۰ . عیسی درویش، طاهر، ۱۴۲۴ق، *علی كما وصف نفسه*، بیروت: انتشارات دار و مکتبه الهلال.
- ۴۱ . فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *العین*، ج ۷، قم: انتشارات هجرت.
- ۴۲ . فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، ج ۲، قم: دار الهجرة.
- ۴۳ . قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱ش، *قاموس قرآن*، ج ۵، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- ۴۴ . کراچکی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ق، *کنز الفوائد*، مصحح: عبد الله نعمه، ج ۲، قم: دارالذخائر.
- ۴۵ . مازندرانی، محمد صالح بن احمد، ۱۳۸۲ش، *شرح الکافی - الأصول والروضه*، مصحح: ابوالحسن شعرانی، ج ۶، طهران: المکتبه الإسلامیه.
- ۴۶ . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، مصحح: جمعی از محققان، ج ۴ / ۲۸ / ۳۱ / ۳۲ / ۳۳ / ۳۸ / ۴۱ / ۴۳ / ۴۴، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



- ۴۷ . مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق: اسعد داغر، بی جا، دارالهجرة.
- ۴۸ . مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۶ش، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، به قلم محمدمهدی نادری قمی، قم: موسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی (ره).
- ۴۹ . مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰ش، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۹، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵۰ . مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹ش، *سیری در نهج البلاغه*، تهران: انتشارات صدرا.
- ۵۱ . مظفرنجفی، محمدحسن، ۱۴۲۲ق، *دلائل الصدق لنهج الحق*، ج ۴، ۶، مصحح: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- ۵۲ . مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، *الفصول المختاره*، مصحح: سیدعلی میر شریفی، قم، بی نا.
- ۵۳ . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، ۱۳۸۰ش، *پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۵۴ . مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ناصر، ۱۳۸۷ش، *پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، ج ۹، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۵۵ . مهیار، رضا، بی تا، *فرهنگ ابجدی عربی- فارسی*، بی نا.
- ۵۶ . نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰ش، *وقعه صفین*، مصحح: هارون، محمد عبد السلام، مترجم: پرویز اتابکی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۵۷ . واقدی، محمد بن عمر، ۱۴۱۰ق، *الرده*، تحقیق: یحیی جبوری، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- ۵۸ . هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸ش، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، مصحح: سیدابراهیم میانجی، ج ۴ / ۵ / ۸، طهران: مکتبه الاسلامیه.

#### پایان نامه و مقالات

- ۵۹ . بهادری نیا، ناصر، ۱۳۹۲ش، *بررسی فضای صدور روایات امام رضا (علیه السلام)*، راهنما: محمدکاظم رحمان ستایش، مشاور: محمدتقی دیاری بیدگلی، دانشگاه قم: دانشکده الهیات و معارف اسلامی، کارشناسی ارشد؛ علوم قرآن و حدیث.
- ۶۰ . اصغرپور، حسن، ۱۳۸۷ش، «بررسی محورهای مناقب و فضائل در کتب شش گانه اهل سنت»،



- فصلنامه مطالعات اسلامی، مشهد: دانشگاه فردوسی شماره ۸۱، ص ۳۷-۶۱.
- ۶۱ . طباطبایی، محمدکاظم، ۱۳۹۱ش، «فضای صدور»، فصلنامه علوم حدیث، قم: دانشگاه قرآن و حدیث شماره ۶۶، ص ۳-۱۷.
- ۶۲ . مرتضی‌عاملی، سیدجعفر، ۱۳۶۹ش، «گفتگو با استاد جعفر مرتضی‌عاملی»، فصلنامه آینه پژوهش، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه شماره ۵، ص ۶۰-۷۲.
- ۶۳ . مهریزی، مهدی، ۱۳۷۴ش، «نگاهی تاریخی به مسأله فقه و زمان» فصلنامه آینه پژوهش، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه شماره ۳۶، ص ۴-۲۵.
- ۶۴ . داوری چلقائی، احد، ۱۳۸۹ش، «فضای فرهنگی — اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه»، مطالعات تفسیری، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها؛ دانشگاه معارف اسلامی شماره ۱، ص ۹۰-۱۱۱.
- ۶۵ . ریاحی مهر، باقر و مسترحمی، عیسی، ۱۳۹۴ش، «نقش فضای صدور در فهم نهج البلاغه»، پژوهشنامه نهج البلاغه، همدان: دانشگاه بوعلی سینا، شماره ۱۱، ص ۱۱۵-۱۳۲.